

نقش روحانیان زرتشتی در تقویت حکومت ساسانی و دیانت زرتشتی



تلاش‌های اردشیر برای تشکیل حکومتی متحد و متمرکز که مبتنی بر دیانت زرتشتی بود، از همان ابتدا، حمایت و پشتیبانی بیدریغ روحانیان زرتشتی را دربر داشت. از یک طرف خود وی بعنوان یک شخصیت روحانی که ریشه در معبد آناهیتا داشت مطرح بود، از طرفی بر اساس همین خصلت طبقاتی خود، شعار همراهی دین و دولت را که از نظر او می‌توانست اتحاد و یکپارچگی را در کشور تأمین کند، سر داد. همین خط مشی و سیاست دولت ساسانی بود که تا پایان، همراهی روحانیان زرتشتی با دولت ساسانی و پیوند نزدیک آنها را با هم، به همراه داشت. بطوری که نفوذ روحانیان در این دوره بحدی رسید، که در بعضی از دوره‌ها، با ضعف پادشاهان ساسانی، قدرت اول کشور محسوب می‌شدند.

در میان روحانیان قدرتمند و بانفوذ دوره ساسانی که به تحکیم و تثبیت دیانت زرتشتی و تقویت دولت ساسانی کمک شایانی نمودند، سه تن از شهرت بیشتری در تاریخ این دوره برخوردارند، که ما در این نوشته سعی خواهیم کرد به شخصیت، نقش و خدمات هر یک از آنها در دولت ساسانی که خود، نمودی از رابطه نزدیک و پیوند تنگاتنگ بین دین و دولت در این دوره می‌باشد، بپردازیم.

تنسر و تشکیل دولت ساسانی

اطلاعات ما درباره تنسر که در همراهی با اعمال و اقدامات اردشیر در برقراری حکومت و سپس نظام «یک خدائی» نقش عمده‌ای را به عهده داشت و بعد از پیروزی اردشیر نیز بعنوان مشاور، در همه حال وی را یار و همراه بود، یکی روایات متعدد پهلوی است که از میان آنها کتاب دینکرد (کتاب سوم و چهارم)، به علت قدمت آن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. دوم روایات عربی و فارسی است، که ظاهراً مبتنی بر رساله‌ای بوده است به زبان پهلوی، که ابن مقفع آن را در قرن دوم هجری به عربی ترجمه کرده است. از مورخان و نویسندگان بعضی آن را به پهلوی و بعضی به عربی دیده و از آن استفاده کرده‌اند. در کتاب سوم دینکرد، از تنسر بعنوان «پوریوتکیش تنسر یارما (اهرو) که هیر پندان هیر پند بود» نام برده می‌شود که به دستور اردشیر، پس از این که «الکسندر زشت کار و زشت نام»، اوستا را که در «دژ نیش» بود، سوزاند و دیگر اوستا را که به «گنج شیزیکان» بود به روم برد تا به یونانی ترجمه کنند، دوباره اوستا را پی «افکندن» و آن را تفسیر و جمع‌آوری کرد^۱. از این اوستا، یک نسخه را به «گنج شیزیکان» سپردند و نسخه‌هایی را هم با تفسیر منتشر کردند.

در کتاب چهارم دینکرد نیز، ضمن بیان خرابکاری و آشفته کاری را که «الکسندر» و رومیان در ایران‌شهر، در پراکندن اوستا به زبانهای مختلف نمودند، و جمع‌آوری آن توسط «ولخش اشکانی»، به تنسر اشاره می‌کند که اردشیر پایکان به «راست دستوری» (= به اجازه صحیح، یا صدرات مستقیم) تنسر، همه ادبیات دینی پراکنده را جمع، و به درگاه آورد و تنسریکی از آنها را انتخاب و دیگر را رد کرد^۲.

از روایات عربی و فارسی، اولین بار نام تنسر را در دو اثر «مروج الذهب» و «التنبیه والاشراف» مسعودی می‌بینیم که وی در کتاب «التنبیه والاشراف» از تنسر بعنوان «مبشر» و «دعوتگر» اردشیر که از «اعقاب ملوک الطوائف» و این که پدرش در سرزمین پارس بوده است، یاد می‌کند که وی دعوتگرانی به ولایات می‌فرستاده و زمینه کارپادشاهی اردشیر را فراهم می‌کرده است. وی همچنین از «رسائل نکو» وی در اقسام تدبیرهای شاهانی و دینی و احوال اردشیر، سخن می‌راند که به گفته مسعودی، وی در این کتب به توجیه بدعتهای اردشیر در دین و ملک که به مقتضای وضع آن روزگار، نهاده بود، می‌پردازد^۳. وی

در «مروج الذهب» از او با نام «بشیر» نام می‌برد که از «زهاد و شاهزادگان عصر» به شمار می‌رفت و پیرو مذهب افلاطونی و آراء سقراط و افلاطون بود^۴.

مؤلف بعدی که از تنسر ذکر می‌کند، ابوعلی مسکویه است که درباره او گوید: «اردشیر به تدبیر کار ایرانیان و تازیان پرداخت و شاهی را به نظم و آئین قدیم برگردانید. وی دورانندیش و دانشمند بود و بسیار مشورت می‌کرد و زیاد اندیشه می‌کرد و در تدبیر ملک اعتماد او بر مردی فاضل بود، از ایرانیان که تنسر خوانده می‌شد، و او هیربذ بود و همواره به تدبیر امر او مشغول بود و در سیاست مملکت با او به مصلحت می‌نشست، تا همه ملوک ولایاتی که مجاور بودند به طاعتش درآمدند»^۵.

ابوریحان بیرونی به مناسبتی که از ازدواج بین «گبران» سخن می‌راند، از نامه تنسر ذکری به میان می‌آورد و از وی بعنوان «توسر هریذالهرابده» نام می‌برد و بخشی از نامه وی را در همین ارتباط نقل می‌کند^۶.

کتاب بعدی که از تنسر با نام «تسار» و عنوان وزیر اردشیر ذکری به میان می‌آورد، مؤلف «فارسنامه» می‌باشد که به ابن البلخی شهرت یافته و کتابش را در حدود اوایل قرن ششم نوشته است وی می‌گوید: «این اردشیر سخت عاقل و شجاع و مردانه بود، وزیری داشت نام او تسار و بیش از آن از جمله حکیمان بوده بود و این وزیر با رأی صایب و مکر و حیله، بسیار بود و اردشیر همه کارها، برای او می‌کرد»^۷.

مفضلتر از همه که در مورد تنسر مطلب آورده و نامه وی را نقل کرده است، ابن اسفندیار می‌باشد، که در این نامه، تنسر به زندگی و گذشته خود اشاره می‌کند. وی در این نامه که در واقع در جواب سؤالات فرمانروایای پزشخوارگر (طبرستان) و دعوت او به اطاعت اردشیر بابکان، که وی نسبت به عملکرد و بدعتهای اردشیر مظنون است و نمی‌خواهد، اطاعت وی را گردن نهد، نوشته شده است، به زندگی و احوال خودش اشاره می‌کند که: «پنجاه سالست تا نفس اماره خویش را برین داشتم به ریاضت‌ها که از لذات نکاح و مباشرت و اکتساب اموال و معاشرت امتناع نموده و نه در دل کرده‌ام و نه خواهان آنکه هرگز ارادت نمایم و چون محبوسی و مسجون در دنیا می‌باشم، تا خلیق عدل من بدانند... و چندین مدت که از محبوب دنیا عزلت گرفتم و با مکروه آرام داشته، برای آن بود که اگر کسی با رشد و حسانت، و خیر و سعادت، دعوت کنم، اجابت کند و نصیحت مرا به معصیت رد نکند، هم چنانکه پدر سعید ثوبعد از نود سال عمر و پادشاهی طبرستان سخن

مرا به سمع قبول اصفا فرمودی و در آن خلایخی خیالی را مجال نبودی...» و باز در ادامه گوید: «فرمودی مرا که تنسرم پیش پدر تو منزلت و عظمی بود و طاعت من داشتی در مصالح امور...»^۸.

در «زبدة التواریخ» نوشته ابوالقاسم عبداله بن علی بن محمد کاشانی که تاریخی عمومی است و به زبان فارسی در دوره مغول نوشته شده است، نیز درباره تنسرنجین آمده است: «اردشیر چون بزرگ شد و آثار رشد در او پیدا شد ملازمت بنصر تشان کرد و از وی علم و حکمت آموخت و تبصرما^۹ (؟) از حکماء فرس بود از شهر استخر، از تخمه ملوک منقذم و اردشیر اول پادشاهی بود کی به آموختن علوم و حکمت‌ها رغبت نمود و بیاوخت. چون بنصر در وی آثار رشد و نجابت دید و در جبین او علامت سعادت و دولت مشاهده کرد و بر صورت طالعی آگاه شد با خود محقق کرد که فرزندان و علامت شاهان دارد داعیه او بر طلب ملوک باعث شد تا در طلب مُلک آباء و اجداد سعی نماید، گفت ای فرزند توبه مرتبه بلند و درجه عالی خواهی رسید و دولتی بزرگ خواهی یافت اردشیر به آن هوس به جانب عراق آمد...»^۹.

ما بجز از منابعی که ذکرش رفت و از تنسربا عنوانهای «هیربذ هیربذان» و «وزیر» و «گردآورنده اوستا» که «مبشر» و «دعوتگر» اردشیر بوده و از «زهاد» و «شاهزادگان» و «اعقاب ملوک الطوائف» که پدرش در فارس سک داشتند و «پیرو مذهب افلاطونی و آراء سقراط و افلاطون» بوده و پنجاه سال از عمر خود را به «مبارزه با نفس اماره» خویش پرداخته و قبل از ظهور اردشیر نیز در نزد فرمانروای طبرستان، مقام و منزلتی داشته است، نام برده شده و از وی سخن به میان آمده است، در منابع دیگر، از وی ذکری و خبری به میان نیامده است. در هیچ یک از کتیبه‌ها و نقوش این دوره نیز از وی خبری نیست. تاریخ بزرگ و مهم طبری و شاهنامه فردوسی که از جمله کاملترین منابع برای دوره ساسانی به شمار می‌آیند، هیچ ذکری از او به میان نیاورده‌اند و در آنها از نام «تنسر» خبری نیست. اما در مقابل در این گونه کتابها که اکثرشان منابع آنها خداینامه بوده است، از شخصی به نام «ابرسام» بعنوان وزیر اردشیر نام می‌برند که بعضی از صفات و اقدامات منتسب به تنسر در کتابهای پیشین که ذکرشان رفت، با صفات و اقدامات ابرسام قابل تطبیق است.

طبری از «ابرسام» بعنوان «بزرگ فرماندار» اردشیر که در همه کارها دست او گشاده کرد، نام می‌برد، او یکبار در اردشیر خُره، هنگامی که به نیابت اردشیر نشسته بود، توانست

تهاجم شاه اهواز را به فارس با شکست مواجه کند^{۱۰}. طبری همچنین در جای دیگر در هنگامی که داستان دختر اردوان و اردشیر و تصمیم اردشیر بر قتل او را نقل می‌کند، نامی از هرچند بن سام می‌برد، که اردشیر زن را برای کشتن به او سپرد^{۱۱}. مارکوات در این جا هرچند را «هرگبذ» می‌داند که در واقع صحیح آن «هرگبذ ابرسام» بوده است، که همان وزیر مشهور اردشیر است و هرگبذ نیز منصب درباری وی بوده است، که نشان می‌دهد وی از خاندان ساسانی بوده است^{۱۲}. البته اقدامات وی علیه اشکانیان و حمایت و همکاری با خاندان ساسانی، این نظر را تأیید می‌کند که ابرسام و یا تنسر که در واقع هر دو یک نفر می‌باشند باید از خاندان ساسانی و یا یکی از خاندان بزرگ در فارس بوده باشد.

دینوری نیز که داستان دختر را نقل می‌کند، از ابرسام بعنوان «وزیر» نام می‌برد که اردشیر دختر را برای کشتن به وی سپرد^{۱۳}. همچنین دینوری خبر از گرامی بودن ابرسام در نزد اردشیر و نقش شدن چهره او بر سکه‌ها و پرده‌ها، به دستور اردشیر می‌دهد^{۱۴}، که نشان محبوبیت و نفوذ بیش از حد او در نزد اردشیر است. بلعمی نیز که داستان سابق را ذکر می‌کند، ضمن این که از وی بعنوان «وزیری که موبدی بزرگ بود» نام می‌برد و می‌نویسد: «وی هرچند بن سام با حکمت بسیار، اردشیر از وی ایمن بود و زنان و خواسته و کدخدائی همه بدو استوار داشتن»^{۱۵} که خبر از محبوبیت و امین بودن این شخص در نزد اردشیر دارد و همچنین نفوذ زیاد وی در دربار شاه و این که وی، هم مقام نظامی و هم مقام مذهبی و سمت مشاور اردشیر را، توأمان داشته است.

در کنار اینها ما باز گزارش شاهنامه فردوسی را داریم که در آن ضمن نقل این داستان، گوید اردشیر دختر را پس از این که نسبت به جان وی سوء قصد کرد، برای کشتن به موبد سپرد و از وی با عنوان «موبد» و «دستور» یاد می‌کند. چنان که گوید:

بفرمود تا موبد و کدخدای بیامد بر خسرو پاک‌رای

زدستور ایران بپرسید شاه که بدخواه را گرنشانی به گاه

و باز فردوسی در جای دیگر از این شخص با عنوان وزیر نام می‌برد. چنانکه گوید:

چنان‌بد که روزی بیامد وزیر بدید آب در چهره اردشیر

بدو گفت شاهانوشه بدی روان را به اندیشه توشه بدی^{۱۶}

و بعد فردوسی وقتی جواب اردشیر را به وزیر نقل می‌کند، از قول اردشیر وی را موبد

خطاب می‌کند چنان که به دنبال ابیات فوق آورده است:

چنین داد پاسخ بدو شهریار که ای پاکدل موبد رازدار^{۱۷} آن طور که از مجموعه ابیات فوق در این داستان برمی آید و همچنین گزارش بلعمی، نشان می دهد که در منبع مورد استفاده این دو، وزیر و موبد (و یا به بیان کارنامه اردشیر بابکان، هیربد)، در واقع یک شخصیت بوده است که یکبار از وی بعنوان وزیر و بار دیگر موبد و یا هیربد نام برده شده است و هر دو سمت از آن یک نفر بوده است. در «نهایة الارب» نیز ظاهراً از این مرد بزرگ درباری با عنوان «هربد الهربدان» نام برده شده است.^{۱۸}

مجموعه اطلاعات فوق در مورد ابرسام که در جریان داستان دختر اردوان از وی در منابع ذکر شده و با عنوانهای «وزیر» و «موبد» و یا «هیربد» از وی نام برده شده است، نشان می دهد که این شخص ظاهراً دو عنوان را با خود داشته است. یعنی ضمن این که وی وزیر اردشیر بابکان بوده است و از مشاوران و یاران نزدیک وی به شمار می آمده است، در همان حال شخصیتی با حکمت و علم و دانش و روحانی بزرگ بوده، که مورد اعتماد بسیار و مورد وثوق و اطمینان اندرون شاه و دارای عنوان هیربدان هیربد، و یا موبدان موبد (که ظاهراً در این زمان زیاد با هم تفاوت نداشته است) هم بوده است. از طرفی، بسیاری از خصلت ها و خدمات و موقعیتی که به ابرسام نسبت داده شده است، قابل تطبیق با گزارشهایی است، که در مورد شخصیت تنسر آمده است.

اما از نظر ما یکی بودن این دو شخصیت و همچنین انتخاب یکی از شخصیت های برجسته مذهبی بعنوان مشاور، که در گذشته نیز خدماتی به اردشیر کرده بود، و جایگاه مذهبی اردشیر و آرمانها و اهدافی که وی در جهت یکی کردن دین و دولت دنبال می کرد، نه تنها دور از ذهن نمی نماید، بلکه ضرورت چنین هدفی، آن را ایجاب می کند. احتمالاً اردشیر برای این کار و سمت، یکی از هیربدان فارس را که سابقه همکاری با شاهان محلی پیشین در فارس داشته و یا خود وابسته به چنین شاهانی بوده است، و در عین حال سابقه «زهد و تقوی» و «حکمت و دانش» او زبانزد دیگران بوده و در هنگام قیام اردشیر نیز خدمات شایان و تبلیغات وسیعی را برای ساسانیان می نموده است، بعنوان وزیر انتخاب کرده باشد، که وی هر دو سمت، یعنی مقام وزارت و روحانیت را با هم داشته است که از یک طرف از وی بعنوان وزیر و از طرف دیگر بعنوان «هیربدان هیربد» و یا «موبدان موبد»، یاد شده است، و این شخص یا احتمال قریب به یقین باید همان «ابرسام» باشد.^{۱۹}

که بعدها به دلیل موقعیت ویژه ای که در دستگاه اردشیر پیدا کرد و مقام پیشوایی و رهبری امور سیاسی و مذهبی را به دست آورد، به لقب تنسر که در واقع «تن ها را سر بوده است»، یعنی برهمنه افراد سروری داشته است^{۲۰}، خواننده شده است. و به دیگر سخن، می توان گفت، نام «هیربدان هیربد» که به سمت وزارت اردشیر انتخاب شده بود، همان ابرسام بوده است، و تنسر لقبی بوده است که بعدها، به علت نفوذ و موقعیت ممتازی که در امور مذهبی، سیاسی و علمی به دست آورد، به وی داده اند.^{۲۱}

در این جا لازم است از نظریه لوکونین یاد بکنیم، که وی با استدلال به این که در کتیبه های این دوره، ذکری از تنسر نیامده و نفوذ موبدان در عهد اردشیر کم بوده است، تنسر را شخصیتی افسانه ای می داند که نویسندگان «نامه تنسر» در دوره انوشیروان^{۲۲}، برای کسب حیثیت و اعتبار بیشتر برای نوشته شان، که جهتی خاص را در مسائل عصر انوشیروان دنبال می کند، آن را به تنسر خیالی و به عهد اردشیر نسبت داده اند و در واقع از نظر ایشان، تنسر بر جایگاه کرتیر تکیه زده است و اقدامات کرتیر را به تنسر خیالی و به زمان اردشیر نسبت داده اند.^{۲۳} جواد مشکور نیز به تبعیت از لوکونین، و با مطرح کردن شخصیت کرتیر و خدمات وی به دیانت زرتشتی، و با مقایسه نام چهار حرفی آنها (یعنی تنسر و کرتیر)، این دو را یک شخصیت می داند که بعدها، شخصیت افسانه ای تنسر جای کرتیر را گرفته است.^{۲۴}

اقابا تمام این احوال، آنچه باتوجه با مطالب قبلی، پذیرفتنی ترمی آید، این است که تنسر باید لقب ابرسام باشد که وی ضمن این که بعنوان وزیر و مشاور شاه مطرح بوده است، در عین حال از مقام مذهبی بالایی که «هیربدان هیربد» باشد، نیز برخوردار بوده است، و به همین دلیل نویسندگان بارها، از وی بعنوان «وزیر» و «موبد» و یا «هیربد»، نام برده اند. حتی اگر گزارش طبری را که می گوید: «اردشیر مردی به نام فاهر (پهر) را موبدان موبد کرد»^{۲۵}، بپذیریم، ولی باز می توان گفت، چون تنسر (یا ابرسام) از ابتدا و قبل از به قدرت رسیدن اردشیر، او را یار و همراه بوده و برای خاندان ساسانی تبلیغ می کرده است و بعد از روی کار آمدن اردشیر نیز در دربار نفوذ فوق العاده بهم رساننده و در جمع آوری اوستا، کوشش بسزایی از خود نشان داده بود، مع هذا، در عهد اردشیر در مقام وزارت و هیربدی^{۲۶}، نسبت به موبدان موبد انتخابی اردشیر از قدرت بیشتری برخوردار بوده که شخصیت وی را در مقابل نام و مقام تنسر، کم رنگ کرده است. بطوریکه ما هیچ خبری بجز یکبار که نام وی توسط طبری ذکر شده است، از او نداریم. در حالی که در دوره خسرو انوشیروان، بعد از

سیصد سال، هنوز خدمات و نقش عمده تنسر که در واقع با نام «ابرسام» مقام وزارت و روحانیت اردشیر را به عهده داشته و به علت نفوذ و سروریش در میان بزرگان و درباریان لقب «تنسر» را یافته، هنوز در اذهان زنده بوده و بعنوان یکی از عوامل مهم به قدرت رسیدن اردشیر و پیروزی سیاستهای دینی او، شناخته می شده است.

البته با تأمل در مطالبی که بحث شد، واضح است که این شناخت و تصور نسبت به تنسر در دوره ای که این نامه به نام وی تنظیم شده است (حدود دوره پادشاهی خسرو انوشیروان) با حقیقت زندگی و نقش او در دوره اردشیر بابکان هم قابل تطبیق است. زیرا وی با توجه به موقعیت ممتازی که داشت و با فرستادن دعوتگرانی به ولایات و نوشتن نامه به سران ایالات که هنوز بعضی از آنها در حمایت و تبعیت از حکومت نوپای ساسانی تردید داشتند توانست آنها را به حمایت از اردشیر ترغیب نماید و از طرفی با جمع آوری اوستا موفق شد از یک طرف دیانت زرتشتی را سرسازمان دهد و از طرف دیگر اردشیر را در برقراری یکدینی در کشور جهت حفظ وحدت امپراتوری کمک نماید. و در واقع با تلاشها و کوشش وی و دوستانش بود که پادشاهی ساسانیان موفق شد، بر بسیاری از مشکلات اولیه فائق آید و به تشکیل حکومت و گسترش آن قادر گردید. در حالی که دین زرتشتی نیز در کنار آن روز بروز نفوذ و قدرتش افزوده می گردید، و پیوند دین و دولت مستحکم می شد.

کرتیر و تقویت نیروی روحانیت زرتشتی

از کرتیر بعنوان یکی از روحانیان بانفوذ، قدرتمند، هراس انگیز و قشری مذهب که دیانت زرتشتی، در زمان او و با تلاشهای او بصورت یک دین همگانی و تثبیت شده درآمد، یاد شده است^{۲۷}، تا قبل از کشف و خوانده شدن کتیبه کعبه زرتشت، واقع در نقش رستم و در زیر کتیبه بزرگ شاپور اول، اطلاعاتی از وی در دست نبود. زیرا از کرتیر در هیچ یک از روایات و نوشته های تاریخی که به زبان پهلوی و عربی و فارسی باقی مانده، ذکری به میان نیامده است و او را نمی شناخته اند. حتی به گفته لوکونین «در حالی که از آذر پادمهر اسپندان که حدود سی یا چهل سال بعد از وی می زیسته است، بارها در مآخذ بعنوان یکی از بزرگترین شخصیت های مذهبی یاده شده، ولی نامی از کرتیر نیامده است^{۲۸}. تنها پس از کشف کتیبه کعبه زرتشت که به همت مأموران مؤسسه شرقشناسی شیکاگو صورت گرفت، و با خواندن آن توسط شپرنگلینگ و هنینگ^{۲۹} و مقایسه با سایر کتیبه ها بود که شخصیت کرتیر برای

پژوهشگران و محققین شناخته شد.

علاوه بر کتیبه ای که ذکرش رفت و به دلیل سالم ماندنش از اهمیت بیشتری برخوردار است، ما از سه کتیبه دیگر از کرتیر و همچنین پیکره هایی از وی که در جنب برخی از این سنگ نبشته ها، نقش شده است، اطلاع داریم، که در مجموع، منابع شناخت ما را از کرتیر و شخصیت وی در تقویت دیانت زرتشتی در کشور تشکیل می دهد. اینها عبارتند از:

سنگ نبشته ای در سمت راست پیکره پیروزی شاپور در نقش رجب.

سنگ نبشته ای در سمت راست پیکره اردشیر بابکان در نقش رستم.

سنگ نبشته ای در قسمت بالای پیکره بهرام دوم در حال پیکار با شیر در سر مشهد.

در جنب برخی از این سنگ نبشته ها، کرتیر پیکره خود را به نمایش در آورده است که او را بصورت مردی جوان و بدون ریش با موهای مجعد، در حالی که دست خود را با علامت و آیین مخصوص - که یک انگشت خود را بلند کرده است - نشان می دهد. ما از این پیکره ها، دو عدد، در نقش رجب و دو عدد در نقش رستم و چند سنگ نگاره دیگر که با استفاده از علائم چهار پیکره فوق - که در آنها تصویر کرتیر با کلاه خود نوک تیز و علامت قیچی بر روی آن نقش شده - شناخته شده اند، سراغ داریم^{۳۰}. علاوه بر آن کشف تندیس مفرغی، کرتیر که جزو کشفیات تازه می باشد، نیز از منابع شناخت ما از کرتیر است.

در باره نام کرتیر و معنی آن، در نزد پژوهشگران در مسائل تاریخی بحثی وجود دارد، که برخی آن را نام، و برخی آن را لقب می دانند. کریستین سن می گوید: «راجع به کلمه کرتیر که قرائت صحیح و معنای آن هنوز معلوم نیست، نمی توانیم نظر قطعی کنیم، که آیا چنانکه هر تفسلد (در پایکولی لغت شماره ۵۵۸) عقیده دارد، لقبی محسوب می شده، یا نام صاحب منصب عالی مرتبه ای بوده است^{۳۱}». آثار کارکلیما آن را نام مستعار می داند که در قطعات قبطی مانوی، کردل نامیده می شود و می توان آن را با شخصیت های دربارهای تازی مقایسه کرد، که عنوان خلیل یا مین امیر المؤمنین داشتند^{۳۲}.

اما شاید، چنان که عده ای معتقد هستند، بین علامت قیچی روی کلاه کرتیر در پیکره های وی با نام کرتیر و یا لقب و منصب او و قدرت بی چون و چرای مذهبی و اقدامات او در عهد شاهنشاهی شاپور اول، هرمز اول، بهرام اول و دوم ساسانی، ارتباطی بوده باشد، بطوری که کسانی آن را علامت خانوادگی وی دانسته اند و بدین صورت خاندان وی را دوزنده (خیاط) معرفی کرده اند. البته این نظر با توجه به وجود نظام کاستی در این

دوره، رد می شود، چون یک خیاط یا فرزند وی نمی توانست به این مرحله از پیشرفت و ترقی برسد. یحیی ذکاء این نشان را در ارتباط با لقب یا نام کرتیر و کارها و اقدامات وی ذکر می کند. زیرا در میان واژه های «کوتک» و «کرده» و یا «کرت» در پهلوی و فارسی و گویشهای ایرانی، به معنی بخشی از چیزی یا قطعه زمینی محدود شده و بریده شده از زمینهای پیرامونش می باشد. وی با مطرح کردن این نکته که کاربرد به معنی بریدن است و دو کاربرد هم که در فارسی همان قیچی است، همان کار را می کند، واژه های عربی قرض و مقرض و غیره که در مجموع معنی کنندن و بریدن را می دهند، با کرتیر، چه نام باشد و چه لقب باشد، همبستگی دارد. پروفیسور هینتز نیز قیچی را نشانی می داند، که بطور استعاره برای نمودن قدرت در اخذ تصمیم در ارتباط است، زیرا کرتیر با سمت بزرگترین داور شاهنشاهی، دارنده قدرت بریدن و تصمیم، حتی در پیچیده ترین و سخت ترین مسائل^{۳۳} بود.

ما از دوران اولیه زندگی کرتیر در قبل از شاهپور اول، اطلاع چندانی نداریم و تنها به استناد به سنگ نبشته وی در کعبه زرتشت، می توان گفت که وی در ابتدای کار شاهپور اول یک «پرستار» ساده بوده است^{۳۴}. چنان که ظاهراً پرفیسور هینتز بر همین اساس، وی را در زمان اردشیر که در سال ۲۴۱ میلادی درگذشت، یک «پرستار» ساده ذکر می کند^{۳۵}. اما وی «بدان سپاس که به ایزدان و شاهپور شاهنشاه کرده بود»، پس از مدتی بعنوان سرپرست «انجمن مغان» در سراسر کشور انتخاب شد، که بدین صورت بر اثر فعالیتهای وی بود که «کودکان یزدان» (کارهای دینی)، افزوده شد و آتشکده ها بنا گردید، «مغمردان» موقعیت برتر یافتند و وقفنامه هایی برای آتشکده ها در نظر گرفته شد و حتی اداره «بن خانه»، که گفته می شد احتمالاً باید همان سرپرستی کعبه زرتشت که اوستا در آن جا نگهداری می شد و یا سرپرستی معبد و یا آتشگاهی بزرگ که متعلق به شاهنشاهان بوده به او واگذار کرد. در اثبات این گفته ها و ادعاها، اشاره به شرح اقدامات شاهپور در کعبه زرتشت لازم است که وی نیز در همین رابطه گوید: «چون به کمک ایزدان همه شاه نشین ها را به تصرف آوردیم، بنابراین در شهرها، آتشکده هایی بسیار بنا کردیم و مغان بسیاری را مورد لطف و عنایت قرار دادیم، و باعث پرستش زیاد ایزدان شدیم^{۳۶}». وی در ادامه نیز از ایجاد مقرری برای آتشکده ها سخن می گوید که همگی قابل تطبیق با نوشته های کرتیر می باشد. ولی با تمام این احوال وی هنوز عنوان «کرتیر هیربد» را داشت که در

گزارشهای این دوره و نامه هایی که در زمان شاهپور به شهرها نوشته می شد، از وی به عنوان «کرتیر هیربد» یاد می شد. حتی وقتی که شاهپور در سال ۲۶۰ میلادی نام بزرگان و درباریان کشور را می نوشت، نام کرتیر را علاوه بر اسامی شاهزادگان، پس از نام پانزده تن درباری دیگر می آورد^{۳۷}. اما با تمام این احوال، احتمالاً وی در جمع آوری اوستا که بخشی را به شاهپور اول نسبت می دهند، نقش مهمی داشته است^{۳۸}.

اما با درگذشت شاهپور اول، هرمزد به پادشاهی رسید که وی با دادن «کلاه و کمر»، «جاء و ارج» او را برتر کرد و عنوان «کرتیر هرمزد موبد» یافت. در این دوره نیز بر تعداد آتشکده ها و وقفیات آنها افزوده شد و «مغمردان آبادان و خوشبخت» بودند. لوکونین معتقد است با واگذاری پایه موبدان موبد کشور «موبد اهورامزدا» به کرتیر در سال ۲۷۳ میلادی و الایتر شدن جایگاه او، نخستین گام در کاربردل کردن آیین شاهنشاهی به آیین رسمی کشور برداشته شد. وی همچنین با بررسی سکه های هرمز و اردشیر که به ترتیب در سکه های اولیه او تصویر میترا نقر شده است که دارای پوشش شاهنشاهی است و گرد سر او هاله های از نور مشعشع می باشد و سکه های دوم او که تصویر آناهیتا با پوشش بلند و افسری کنگره دار دارد و در مرحله سوم که بر روی سکه ها منظره تاجگذاری شاهنشاه که در آن حلقه شهریاری را از اهورا مزدا دریافت می دارد، یک سیر تحولی از این سه ایزد، در ارتباط با اصلاحات کرتیر می داند^{۳۹}.

پس از هرمزد، در رقابتی که بین بهرام اول و نرسی در به دست آوردن تخت و تاج وجود داشت، ظاهراً با حمایت کرتیر و تلاشهای وی، بهرام اول به قدرت رسید. بهرام اول به پاس این خدمت، مقام او را «ارجمند و او را فرمانروا» کرد. شاید هم به دلیل همین نقش کرتیر در به قدرت رسیدن او بود، که بهرام، مانی را به او سپرد که این مهمترین خطر را از مقابل دین زرتشتی، که در امپراتوری ساسانی، نفوذ زیادی بهم رسانده بود، به وضع دهشتباری و با یک محاکمه نمایشی، محکوم و به قتل برساند و زمینه را برای نفوذ بیشتر آیین کرتیری هموار و نفوذ او را در کشور بیشتر و دین زرتشتی را - که به ادعای لوکونین تا آن زمان رسمی نشده بود - آیین رسمی کشور کند. کرتیر چنان که خود ذکر می کند در این دوره نیز عنوان «کرتیر هرمزد موبد» را داشت و همچنان در زمان او آتشکده فروزان و در حال افزایش بود و مغمردان نیز «خوشبخت و آبادان» بودند. اما با تمام این احوال، کرتیر هنوز به آن کامیابی که در جهان بینی و اهداف خود داشت، نرسیده بود و تنها بعد از به قدرت رسیدن بهرام دوم

بود، که ظاهراً به آنچه که در اندیشه خود پرورانده بود و رسیدن به آن را در برقراری یک نظام یک دینی و زجر و شکنجه پیروان سایر ادیان و گسترش دیانت زرتشتی در تمام قلمرو کشور، یعنی تا جایی که اسپان شاهنشاه درنور دیده‌اند، می‌دید، رسید.

پس از به قدرت رسیدن بهرام دوم که احتمالاً کرتیر در به قدرت رسیدن او در مقابل نرسی نقشی داشت^{۴۰}. به مقام والا و منزلتی که آرزویش را داشت، رسید. بهرام دوم به وی عنوان غیر عادی «کرتیر بخت روان بهرام-هرمزد-موبد» یعنی موبد کرتیر رهاننده روان بهرام موبد اهورامزدا، داد و او را از «جاه و توان» بزرگان برخوردار ساخت و مقام موبد و داوری (قاضی انقضه)، را به او عطا کرد و همچنین مقام پرستاری آتشکده آنها را که تا آن زمان از آن خاندان ساسانی بود و به شاهان تعلق داشت، به او سپرد. در واقع ضمن این که مقام اول پیشوایی دیانت زرتشتی را که شاهنشاهان ساسانی از آن خود می‌دانستند، به وی واگذار شد، در عین حال از مقام و منزلت بزرگان در دربار نیز برخوردار گردید. کرتیر با چنین مقام و جایگاهی بود که به گسترش نفوذ خود و دیانت زرتشتی در کشور پرداخت و آنچه را که اراده می‌کرد، انجام می‌داد. در این شرایط بود که «دین مزدیسنا و مغمردان در شهر (کشور) فرمانروا شد» و «کیش اهریمن و دیوان از شهر (کشور) رخت بریست و نابود گردید». یهود دشمن و برهمن و نصارا و مسیحی و مک تک (؟) و زندیک در کشور زده شدند و بتها شکسته شدند «و کنام دیوان» ویران گشت، و جایگاه و نشستگاه ایزدان گردید. شهر به شهر-جابجا- «بس کردگان یزدان (کارهای دینی)، افزایش یافت و بزرگ آذر مهر نهاده شد». کرتیر در ادامه تلاشهای خود از دوره‌های پیشین، بر تعداد آتشکده‌ها افزود. وقفنامه‌های آنها را افزایش داد، و تا جایی که پای اسب شاهنشاه رسیده بود، آتشکده‌های ویران را آبادان کرد و کسانی که به خرابی آنها مبادرت کرده بودند، سخت کیفر داد و «مغمردان» را در آن سرزمینها افزایش داد.

کرتیر با حمایت شاهنشاه به تفسیر و تأویل در آیین زرتشت پرداخت و پیوند «همخونی» را روا کرد و کسانی را که کیش «دیوان» داشتند با اجبار «به کیش ایزدان» خواند. او مراسم قربانی را گسترش داد و با دارایی که به دست آورده بود، و با پول خود، آتشکده‌ها بنا کرد و قربانیها نمود که در یکسال تعداد آنها به ۶۷۹۲ آتشکده رسید.

بدین صورت با اقدامات کرتیر، یک توکراسی دینی به رهبری خود وی در کشور برقرار، و آموزشهای دینی محکم و یک دینی در سراسر کشور حاکم گردید و کرتیر به شعار منتسب

به اردشیر بابکان که می‌گفت: «دین و پادشاهی قرین یکدیگرند^{۴۱}»، بیشتر جامه عمل پوشاند.

پس از مرگ بهرام دوم، بهرام سوم که توسط اشراف و موبدان به رهبری کرتیر به پادشاهی برداشته شد، بیش از چهارماه نتوانست دوام بیاورد، زیرا نرسی که باید بعد از شاهپور اول به سلطنت می‌رسید، ولیکن ظاهراً به دلیل کوششهای کرتیر و سایر بزرگان از این حق محروم شده و برکنار مانده، و مترصد فرصت نشسته بود، در این زمان با پشتیبانی که در غرب کشور یافته بود. با شورش که صورت داد، قدرت را به دست گرفت. وی بلافاصله به تلافی برخاست و نفوذ موبدان موبد و سایر روحانیان را کم کرد و به سیادت توکراسی کرتیر پایان داد. وی در عین حال که به دیانت زرتشتی معتقد بود، ولیکن در آن تعصب نشان نداد. مع هذا مانند دوران پدرش شاهپور، در زمان وی هم به آیین مزدیسنا اظهار علاقه می‌شد و هم آیین مانی حق اظهار وجود داشت. او این روش و سیاست را در هنگام تاجگذاری با پدرش «انپای» شاگرد و خلیفه مانی به حضور خود، به دیگران نشان داد^{۴۲}. تنها در زمان نرسی بود، که پس از یک دوران سخت، سایر اقلیتهای مذهبی توانستند نفسی راحت بکشند و بدین طریق به تبلیغ دین خود و اشاعه آن پردازند، که این سیاست تا زمان شاهپور دوم ادامه داشت.

ظاهراً پس از روی کار آمدن نرسی و برکناری کرتیر از مصدر امور، دیری نیاید که کرتیر درگذشت و بعد از او که دست کم زمان هفت شهریار ساسانی را درک کرده و در عهد بهرام دوم به اوج قدرت خود رسیده و توانسته بود یک نظام هراس انگیز دینی در کشور برقرار کند، دیگر نامی و یادی در هیچ یک از آثار دوره ساسانی، حتی در کتب دینی پهلوی، بجز اندیشه‌های وی، باقی نماند. اگر هم سنگ نبشته‌های او نبود شاید برای همیشه نیز از او در تاریخ این دوره نامی برده نمی‌شد.

آذر پاد مهر اسپندان، مجدد و احیاگر دیانت زرتشتی

پس از دوران کرتیر که نوعی توکراسی و استبداد مذهبی را در قلمرو امپراتوری حاکم کرد و روحانیان زرتشتی از قدرت بلامنازعی برخوردار شدند، با به سلطنت نشستن نرسی، مرحله‌ای آغاز می‌گردد که امپراتوری از یک تسامح مذهبی برخوردار است. این تساهل مذهبی تا زمان شاهپور دوم ادامه می‌یابد. ولی با به سلطنت نشستن وی، که دوران کودکی

خود را تحت ارشاد و هدایت موبدان گذرانده و ذهنش برای تعصب آماده شده بود، و همچنین به دلیل رسمیت یافتن دیانت مسیحی در امپراتوری روم، و اظهار علاقه مسیحیان ایران نسبت به فرمانروای مسیحی روم، باعث شد که شاهپور به دیانت زرتشتی بعنوان یک آیین ایرانی و رسمی امپراتوری، در مقابل مسیحیت که بعنوان آیین امپراتوری روم مطرح بود، بنگرد و در نتیجه بار دیگر سیاست تعصب و تعقیب که از زمان کرتیر به بعد متوقف شده بود، آغاز گردد و باردیگر روحانیان زرتشتی قدرت بیشتری بیابند. در این میان آذر پاد مهر اسپندان به دلیل داشتن تقدس، حکمت و کرامات، از جایگاه ویژه‌ای در دستگاه دولتی و در میان روحانیان برخوردار گردید که ما در این بخش به شخصیت، زندگی و اقدامات وی خواهیم پرداخت.^{۴۳}

برخلاف کرتیر که تنها سنگ نبشته‌ها او را به ما می‌شناساند و اطلاع ما درباره او تنها از طریق سنگ نبشته‌ها و نقوش برجسته است، درباره آذر پاد مهر اسپندان، این استاد سخن نمی‌گویند، بلکه کتب و منابع دینی پهلوی هستند که به تفصیل درباره او سخن رانده‌اند و خصوصاً درباره معجزات و کرامات او گزارش داده‌اند، که در این میان کتاب دینکرد از اهمیت بیشتری برخوردار است و کتب پهلوی دیگری چون بُندهشن، زند و هومن یسن (بهمن یشت) ارداویرافنامه، شایست نشایست و از این قبیل، چیزی بیش از آنچه دینکرد آورده است، نیاورده‌اند و تنها به همان جمع‌آوری اوستا توسط وی و معجزه مس گداخته اشاره کرده‌اند. و علاوه بر اینها، کتاب فارسی روایات داراب هرمزد نیز اطلاعات سودمندی به ما می‌دهد. تمدن دوره اسلامی نیز، جز به اشاره مطالب چندانی درباره وی ندارند و بیشتر همان داستان مس گداخته را با استفاده از متون پهلوی نقل کرده‌اند.

اطلاع ما از زندگی کودکی و جوانی آذر پاد، همان روایات داراب هرمزد می‌باشد که در آن اشاره شده است که وی تا هفت سالگی در «رنج اهرمن» گرفتار و کافر بود و چون مرتب پیش خداوند شب و روز لابه و راز و نیاز می‌کرد و از اوستایش می‌نمود، خداوند او را علاج کرد و با تن شویبی در آب از رنج اهرمن خلاصی یافت.^{۴۴}

وست احتمال می‌دهد که آذر پاد مهر اسپندان در سال ۲۹۰ میلادی متولد شده و در سال ۳۲۱ میلادی به درجه موبدان موبدی- یعنی در یازده سالگی شاهپور که پادشاه بود- رسیده و در سال ۳۷۱ میلادی در سن هشتاد و دو سالگی وفات یافته باشد.^{۴۵}

روایات داراب هرمزد یا راورا از سوی پدر به تخمه زرتشت استغمان و از طرف مادری به

سوی گشتاسب می‌رساند.^{۴۶} و پیرونی وی را از خاندان دوسر (تنسر) پسر منوچهر ذکر می‌کند.^{۴۷} و در بندهشن فصل ۳۳ سلسله نسب وی را با هشت نسل به زرتشت و با ۲۳ پشت به منوچهر می‌رساند.^{۴۸} وی فرزندی به نام زرتشت داشت که اندرزنامه خود را، یعنی اندرزنامه آذر پاد مهر اسپندان را، برای او نوشته است.^{۴۹} و زرتشت را هم پسری بوده است به نام آذر پاد، که هر دو در زمان ساسانیان موبد موبدان ایران بودند و حتی در چهار قرن و نیم پس از زمان آذر پاد مهر اسپندان، باز موبدانی از خاندان او پیشوایان دینی بوده‌اند.^{۵۰}

آذر پاد مهر اسپندان از مشهورترین موبدان عهد ساسانی و از مقدسین زرتشتیان است. در سنت زرتشتیان معجزات و کراماتی برای او قائل شده‌اند و با صفات، انوشه روان، «پیروزیخت و آراینده دین» و زرتشت ثانی از او یاد می‌کنند.^{۵۱} و کلیه متون پهلوی که از وی ذکر کرده‌اند، معجزه روی گداخته که برای اثبات حقانیت دیانت زرتشتی و صحت متون گردآوری شده انجام داد، نقل می‌کنند.^{۵۲}

آن‌طور که از منابع و متون پهلوی برمی‌آید، ظاهراً در عهد پادشاهی شاهپور دوم، به علت وجود اثرات اندیشه مانویگری و گرایشهای زروانیگری از یک طرف^{۵۳}، و از طرف دیگر گسترش روزافزون دین مسیح در کشور ایران و رسمیت یافتن آن در روم که دارای کتاب مقدس و مکتوب نیز بودند، باعث پیدایش شبهات، مجادلات و اختلاف مذهبی در کشور گردید. مع‌هذا برای این که، شاهنشاه به این اختلاف پایان دهد، انجمنی به ریاست آذر پاد مهر اسپندان که در آن روزگار موبدان موبد بود و از اندیشمندان و علمای دینی عصر ساسانی به شمار می‌رفت، تشکیل داد. این مجمع متن تدوین شده خرده اوستا را که برای نماز و ادعیه و اوقات روز و ایام متبرک ماه و اعیاد مذهبی سال و دیگر مراسم و اوقات خوش و ناخوش زندگی مردم، مانند سدره پوشیدن و گستی بستن و عروسی و سوگواری و با استخراج از اوستای بزرگ نوشته شده بود، و یا خود اوستای بزرگ را که در آن زمان شامل ۲۱ نسل می‌شد، تصویب کرد. مجمع که احتمالاً هفتاد هزار روحانی^{۵۴}، آن را تشکیل می‌داد، با توجه به موقعیت و شرایط سیاسی- مذهبی کشور و همچنین نیاز آمادگی ایدئولوژیکی و وحدت در مقابل دین مسیح، که در آن زمان دین رسمی امپراتوری روم شده بود، بخوبی آن را بعنوان یک ضرورت درک کرده بود.

درباره این که آیا واقعاً مجمع همان خرده اوستا را که در انتساب آن به آذر پاد جای شک نیست^{۵۵}، تصویب کرد و یا این که اوستای بزرگ را که اغلب جمع‌آوری آن را به

آذر پاد مهراسپندان منتسب کرده‌اند، در این جا نمی‌توان نظر قطعی داد. اما بعید نیست که تجدید نظرهایی در اوستای جمع‌آوری شده دوره اردشیر بابکان، که توسط تنسر انجام گرفت و شاهپور اول آن را کامنتر کرد، صورت گرفته باشد و پس از رفع شبهات در آن، با توجه به شرایط زمان به تغییر و تأویل مجدد بخشهایی از آن پرداخته و به آن رسمیت نهایی داده باشد.^{۵۶}

آنچه مسلم است، آذر پاد مهراسپندان بعنوان یک شخصیت متنفذ، عالم و اندیشمند مذهبی در تجدید و احیای دینت زرتشتی، نقش مهمی بازی کرد. وی بار دیگر دینت زرتشتی را که پس از دوران کرتیر دچار اختلاف و تفرقه و انحطاط شده بود، وحدت بخشید و با جمع‌آوری مجدد اوستا و تجدید نظر در آن، آن را برای پاسخگویی به اندیشه‌های نوین در جامعه آماده کرد. از طرفی با نوشتن خرده اوستا و تدوین و نبداد، نیاز عملی مردم را در امور مذهبی و آداب و رسوم و تشریفات مذهبی رفع کرد. وی با نفوذی که داشت و با اقتدات خود، بر دیگر نفوذ و قدرت روحانیان را در کشور برقرار کرد، تا جایی که برخلاف کرتیر که ذکری از وی در کتابها نیامده است، به او معجزات و کراماتی نسبت داده و در تاریخ دینت زرتشتی، مقامی ارجمند و مقدس یافته است.

در این جا لازم است، از یکی دیگر از روحانیان دوره ساسانی، به نام «ارداویراف»^{۵۷} ذکری بکنیم، که هر چند بعنوان شخصیتی مستقل از وی یاد می‌شود، ولیکن با توجه به شخصیت و کارهای وی، بعید نیست که در واقع شخصیت وی با همین آذر پاد مهراسپندان یکی باشد و در واقع ارداویراف، لقب آذر پاد مهراسپندان باشد. در مورد شخصیت و زمان وی، اطلاعات ما از طریق همان کتاب ارداویرافنامه، که به وی منتسب است، می‌باشد که از معراج رفتن او خبر می‌دهد، و همچنین چند خبر پراکنده دیگر در متون پهلوی که با هم شبیه‌اند. محتوای کتاب ارداویرافنامه، داستان رفتن ارداویراف به مینو و دوزخ و آوردن خبر از آن جاست. نسخه‌های مختلف آن دارای دو نوع مقدمه می‌باشد که ظاهراً بعدها به این داستان خیالی اضافه شده است. در یکی از این مقدمات واقعه عروج ارداویراف را به زمان گشت سب و زرتشت می‌رساند، و در نسخه دیگر زمان اتفاق را، به زمان اردشیر نسبت می‌دهد. و در یکی از این مقدمات نامی هم از آذر پاد مهراسپندان برده شده است.^{۵۷} کتاب «دستان مذاهب»، که ظاهراً براساس متون پهلوی نوشته شده، و همچنین روایات داراب هرمزد، هر دو زمان ارداویراف را به عهد اردشیر می‌رسانند.^{۵۸} از طرف دیگر در مقدمه رساله

ارداویرافنامه، در فصل اول آمده است: «از هفت تن، سه تن و از سه تن یکی ویراف ناه بگریزند و هست که نیشابور گویند»^{۵۹}.

مطالب و گزارشهای فوق، مجموعه اطلاعاتی است که ما درباره ارداویراف داریم. هوک و وست، براساس این که نام «ویراف» «نیشابور» آمده است، احتمال می‌دهند که ارداویراف همان «نیشابور»، مفسر اوستا در زمان خسرو باشد، ولیکن بازتسمه آن را نمی‌پذیرد.^{۶۰} دکتر معین حداقل زمان وی را مقدم بر سده چهارم میلادی نمی‌داند و زمان وی را بعد از این سده ذکر می‌کند.^{۶۱} در مقابل عده‌ای هم، همان نظر و خبر مقدمه کتاب را که زمان وی را به عهد اردشیر می‌رساند، پذیرفته‌اند.^{۶۲}

با توجه به این که ارداویراف به معنی «خردمند مقدس» (خرم مقدس) می‌باشد،^{۶۳} احتمالاً باید، ارداویراف لقب شخصی بوده باشد که به دلیل اقدامات و شخصیت مقدسش، به وی داده شده است. همچنان که نشان دادیم، تنسر لقبی بود که به علت سروری و برتری سیاسی و مذهبی شخصیت ابرسام، بر دیگران، به وی داده‌اند. و همین طور، کرتیر که احتمالاً باید لقبی باشد که در ارتباط با نقش این شخص که همان قاطعیت و برندگی در امور باشد، به وی داده شده است.^{۶۴} از طرفی ما می‌دانیم که آذر پاد مهراسپندان برخلاف معمول دارای لقبی که در ارتباط با عملکرد و شخصیت او باشد، نیست و به همان اسمش شناخته شده است، در حالی که ما می‌دانیم که وی «مردی مقدس» و با کرامت بوده که به آن شناخته شده بود و ضرورت چنین لقبی درباره او احساس می‌شد. ثانیاً، معجزه به معراج رفتن ارداویراف، تا حدودی با معجزات و کراماتی که به آذر پاد مهراسپندان نسبت می‌دهند، قابل تطبیق می‌باشد. خصوصاً مطالب ارداویرافنامه که با شخصیت نویسنده «خرده اوستا» و روش و اندیشه‌های او، بسیار سازگار می‌آید.

مع هذا، با توجه به مطالبی که آمد، بعید نیست که ارداویراف، همان لقب آذر پاد مهراسپندان باشد که از بسیاری جهات با هم قابل تطبیق هستند. و جانب است که در روایات داراب هرمزد، در حالی که از معجزه آذر پاد مهراسپندان سخن می‌گویند، آورده است: «پس ایشان همه بی شک و بی گمان شدند و همه بر این قول «ویراف» اقرار کردند»^{۶۵}. یعنی مؤلف در این جا، لقب ویراف را برای آذر پاد مهراسپندان ذکر می‌کند. که نظر ما را به حقیقت، بیشتر نزدیک می‌کند.

صرفنظر از این که ارداویراف شخصیت جداگانه‌ای باشد، یا نباشد، یا این که تنسر و

کرتیر لقب باشند یا نباشند، در هر صورت، مجموعه مطابقی که دربارهٔ این چند شخصیت ارائه گردید، نشان می‌دهد که، اینها از مهمترین نظریه‌پردازان و اندیشمندان دیانت زرتشتی در طول یک سده و نیم سلطنت چهارصد سالهٔ سلسلهٔ ساسانی بودند، که نقشی بس خطیر در تشکیل ایدئولوژی رسمی ایفا کردند. در این میان تنسرا با کوششهایی که در عهد اردشیر کرد، توانست دین زرتشتی را که در دورهٔ اشکانیان دچار فطرت و سکون گردیده بود، بار دیگر تشکل و سازمان دهد و آن را برای رسمی شدن در کشور آماده کند. کرتیر با قدرت و خشونت هراس‌انگیز خود، آن را بیشتر تثبیت کرد و آذر پاد مهراسپندان نیز با قداست و محبوبیت مقام و ژرف اندیشی که داشت، با تدوین و گردآوری مجدد اوستا و دیگر کتب مذهبی آن را بار دیگر احیا و تجدید نمود. تا جایی که با این کوششها، دین زرتشتی، علی‌رغم نوسانات، همچنان بعنوان یک دین رسمی به بقای خود تا پایان دولت ساسانی ادامه دهد و در همه حال «دین و دولت» در این مدت قرین یکدیگر باشند و شعار و اهداف اردشیر صورت عمئی به خود بگیرد.

یادداشتها

- ۱- نامهٔ تنسره به گشنسب، به تصحیح مجتبی مینوی، گردآورندهٔ تعلیقات مجتبی مینوی، محمد اسماعیل رضوانی، (تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۴)، صص ۷ و ۶؛ نگاه کنید به: جواد مشکور گفتاری دربارهٔ دینکرد، (تهران، بی‌تا، ۱۳۲۵)، ص ۲ لقب پورتکیش به معنی، دارای کیش پیشینیان می‌باشد.
- ۲- همانجا، ص ۷.
- ۳- التنبیه والاشراف، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵)، ص ۹۳.
- ۴- مروج الذهب، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۵۶)، ج ۱، ص ۲۴۲.
- ۵- تجارب الامم، به تصحیح و کوشش ابوالقاسم امامی، (تهران، دارالسروش، ۱۳۶۶)، الجزء اول، ص ۵۵.
- ۶- تحقیق ماللهنده، ترجمهٔ منوچهر صدوقی سها، (تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲)، ص ۸۱.

- ۷- فارسنامه، به سعی و اهتمام و تصحیح گدی لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، (تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۳)، ص ۶۰.
- ۸- نامهٔ تنسره، صص ۵۱ و ۵۰.
- ۹- به نقل از نامهٔ تنسره، ص ۱۰.
- ۱۰- طبری، محمدبن جریر، تاریخ ایرانیان و عربها (تاریخ طبری) - ترجمهٔ آلمانی تئودور زنولدکه، ترجمهٔ فارسی عباس زریاب خوئی (تهران، سلسله انتشارات انجمن ملی، ۱۳۵۸)، صص ۴۶-۴۵.
- ۱۱- همانجا، ص ۷۷.
- ۱۲- نامهٔ تنسره، ص ۲۳.
- ۱۳- اخبار القوال، ترجمهٔ محمود مهدوی دامغانی، (تهران) انتشارات نی، ۱۳۶۶، ص ۶۹.
- ۱۴- همانجا، ص ۷۱.
- ۱۵- تاریخ بلعمی (ترجمهٔ تاریخ طبری)، به اهتمام و تصحیح جواد مشکور، (تهران، چاپخانه نیام، ۱۳۲۷)، ج ۲، ص ۸۸۸.
- ۱۶- فردوسی، حکیم ابوالقاسم، شاهنامه، تصحیح محمد دبیرسیاقی، (تهران، انتشارات علمی اکبر علمی، ۱۳۶۱)، ج ۴، ص ۱۷۲۲.
- ۱۷- همانجا، ص ۱۷۲۴.
- ۱۸- به نقل از: نامهٔ تنسره، ص ۲۳.
- ۱۹- ایرسام نام کوهی بوده است که بعد از البرز بزرگترین کوه به حساب می‌آمد که پیش از سیستان و سرش در حدود مرز چینستان بوده است، گزیدهٔ زاد سپرم، ترجمهٔ محمد تقی راشد محصل، (تهران) مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، ص ۱۲.
- ۲۰- کریستن سن، به نقل از نامهٔ تنسره، ص ۲۶. البته خود این اسفندیار که این نامه را بطور کامل نقل کرده است، ضمن این که تنسرا را بعنوان لقب قبول دارد، با برداشت خودشان، گوید: چون بدنش مانند تنش پرمو بوده است به وی تنسر گفته‌اند. نگاه کنید به: نامهٔ تنسره، ص ۴۹؛ و نگاه کنید به: پوستی، فرهنگ نامهای ایرانی، ترجمهٔ محمد عباس، (تهران، انتشارات بنیاد، ۱۳۴۵)، ص ۴۹.
- ۲۱- کریستین سن ضمن این که معتقد است، در نام تنسرا بواسطهٔ وجودش در کتاب پهلوی دینکرد و همچنین در نام ایرسام، نمی‌توان شک کرد، ولیکن تلاش عده‌ای را که سعی می‌کنند برای این دو اسم وحدت مسما پیدا کنند، مردود می‌داند. وی ضمن این که باز این دو شخص را بعنوان یک شخصیت قبول ندارد، ولی معتقد است اگر هم فرض را بر یکی بودن این دو اسم بدانیم، باید بگوئیم که ایرسام نام حقیقی و تنسر لقب او بوده است. به نقل از نامهٔ تنسره، ص ۲۶؛ محمد تقی بهار، این تفاوت را ناشی از تحریف و تصحیف در ضبط این دو توسط مورخان اسلامی می‌داند و می‌گوید: «مورخان اسلامی که تنسر را ایرسام ضبط کرده باشند، بعید نیست که دادبرزه‌هر را هم برزهر یا بزرگهر ضبط کرده باشند». نگاه

کنید به: سبک شناسی، (تهران، بی تا، ۱۳۲۲)، ج ۴، ص ۵۳؛ دکتر علاء الدین آذری نیز به یکی بدین این دو معتقد است و می‌گوید: ضمن این که برسام مقام بزرگتر مذار اردشیر بابکان را داشت، در عین حال موبدان موبد زمان خویش نیز بود. نگاه کنید به: «وزراتی دوره ساسانی»، بررسی‌های تاریخی، سال نهم، ۱۳۵۳، شماره ۱، ص ۱۲۸. گوید، یکی بودن مقام بزرگتر مذار و موبدان موبد، در دوره ساسانی سابقه داشته است و خاص دوره اردشیر نبوده است، چنان که وست، از آذر پاد مهر اسپندان بعنوان موبدان موبد و بزرگتر مذار شهپور دوم ذکر می‌کند. نگاه کنید به: اندرزنامه‌های پهلوی، ترجمه موبد اردشیر آذرگشسب (تهران، چاپ خواجه، بی تا)، ص ۱۸.

۲۲ - این نظریه که نامه تنسر در دوره انوشیروان نوشته شده است، توسط مارکوات، دارمستتر کریستن سن، محتبی مینوی و غیره، با استناد به محتوای نامه که اوضاع و شرایط سیاسی، اجتماعی و نظامی عصر انوشیروان را منعکس می‌کند، اثبات شده و مقبولیت عام یافته است. نگاه کنید به: نامه تنسر، ص ۱۸؛ کریستن سن، کارنامه شاهان به روایت ایران باستان، ترجمه باقر امیرخانی، بهمن سرکاراتی: (تبریز، دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰)، صص ۶۹-۶۸؛ آ. ای، کولسینکف، ایران در آستانه یورش نازیان، ترجمه محمد رفیق یحیایی: (تهران، آگاه، ۲۵۳۷ شاهنشاهی)، ص ۳۸؛ پیگولوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت اله رضا، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷)، ص ۴۱۷.

۲۳ - تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت شریضا، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۵)، ص ۱۳۴.

۲۴ - تاریخ سیاسی ساسانیان، (تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷)، ج ۱، ص ۱۱۶. این نظر ظاهراً قتیاس از نظریه هرتسفلد می‌باشد که بعد از کاوش‌های بسیار، کرتیر را همان تنسر معروف می‌داند. نگاه کنید به: قتی زاده، «مانی و دین او»، مقالات قتی زاده، به کوشش ایرج افشار، (تهران، انتشارات شکوفان، ۱۳۵۷)، ج ۹، ص ۱۳.

۲۵ - طبری، همان کتاب، ص ۴۴. البته عده‌ای چون دارمستتر سعی کرده‌اند که این نام را با تنسر تطبیق کنند که کریستن سن آن را رد می‌کند. نگاه کنید به: نامه تنسر، ص ۳۰. دکتر آذری هم می‌گوید، در مورد موبدان این دوره نباید شک کرد تلاش در این که کلیه موبدان یکفر باشند، هم کاری بیهوده است، نگاه کنید به: «روحانیان در دوره ساسانی»، بررسی‌های تاریخی، سال نهم، ۱۳۵۳، شماره ۴، ص ۴۹.

۲۶ - در این جا لازم است نظریه ویکاندر را یاد آور شویم که می‌گوید: «در بعضی از فهرست طبقات که جنگیان در میان طبقات، مقام اول را دارند، هیردان نیز در میان روحانیان مقام اول را دارا هستند» وی همچنین معتقد است که موبد با آذر و منابع شمال غربی و روایات پدید آمده در شیز مرتبط است، ولی هیرید به عنوان بزرگ روحانیان با پرستش آنها در فارس ارتباط دارد. نگاه کنید به:

S. Wikander, Die feuerpriester in Kleinasiien und Iran, s.p. 195

به نقل از: پیگولوسکایا، همان کتاب، ص ۳۸۲. اگر استدلال و نظر ویکاندر را بپذیریم، باید بگوییم، که در این دوره با توجه به وابستگی ساسانیان به معبد و آتشگاه آنها در فارس، تنسر بعنوان هیرید هیردان از مقام و منزلتی بیشتری نسبت به موبد موبدان، برخوردار بوده است. در این جا نظریه لوکونین (همان کتاب، ص ۱۳۶) قابل تأمل می‌باشد که می‌گوید: ما در فهرست درباریان اردشیر، حتی به یک عنوان و پایه مذهبی بر نمی‌خوریم و در فهرست درباریان پسرش شاهپور نیز تنها از یک موبد یاد شده است، که آن کرتیر می‌باشد. البته نظریه ایشان با استناد به کتیبه‌های این دوره و بی توجه به کتب تاریخی می‌باشد. زیرا چنان که گفتیم، طبری از مقام موبد موبدان که توسط اردشیر انتخاب شد، گزارش می‌دهد و فردوسی نیز مکرراً از مقام هیرید و موبد در این عهد (عهد اردشیر) سخن می‌گوید.

همچنین نگاه کنید به: لوکونین، همان کتاب، ص ۱۴۸؛ عباس زریاب خویی، بزم آورد، «کرتیر»، (تهران، انتشارات محمد علی علمی، ۱۳۶۸)، ص ۴۸۷.

27. Zaehner, Zurvan a Zoroastria dilemma (London, Oxford, at the Cpendon, Press 1955), P.51

۲۸ - همان کتاب، ص ۱۶۱

۲۹ - زریاب خویی، همان کتاب، ص ۴۸۶

۳۰ - پرویز رجیبی، «کرتیر و سنگ نبشته‌های او» بررسی‌های تاریخی، شماره مخصوص سال ۶، ۱۳۵۰، صص ۴۳-۳۰ و نگاه کنید به: یحیی زکاء، تندیسه مفرغی کرتیر، مجله آینده، سال دوازدهم، ۱۳۶۴، شماره ۱۲ و ۱۱، ص ۷۳۷

۳۱ - ایران در زمان ساسانیان، ص ۴۳۳

۳۲ - به نقل از: احسان طبری، برخی بررسی‌ها درباره جهان بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، (بی جا، بی تا، ۱۳۴۸)، ص ۱۰۷ و نگاه کنید به: یان، رپیکا، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهبانی (تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۵۴)، ص ۵۹.

۳۳ - یحیی ذکاء، همانجا، ص ۷۳۹

۳۴ - اساس کار ما در این نوشته بر ترجمه سنگ نبشته کرتیر در کعبه زرتشت، منتشر شده توسط پرویز رجیبی، مجله بررسی‌های تاریخی، سال ششم، ۱۳۵۰، شماره مخصوص صص ۶۵-۶۲ بوده است. مطالب نقلی بدون ذکر منابع و تنها با قرار دادن داخل گیومه مشخص شده است.

35. Altiranische funde und forschungen, (Berlin, 1969)

به نقل از: رجیبی، همان منبع، ص ۲۷؛ در همین رابطه نگاه کنید به یحیی ذکاء، همان منبع، ص ۷۳۶؛ شیرین بیانی، شاهگاه اشکانیان و بنامداد ساسانیان، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۷ شاهنشاهی)، ص ۴۹

۳۶ - مشکور، تاریخ سیاسی ساسانیان، ج ۱، صص ۱۹۰ و ۱۸۹ و نگاه کنید به: علی سامی، تمدن ساسانی، (شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۴۲)، ج ۲، ص ۵۴

۳۷ - مشکور، همانجا، ص ۱۹۲؛ سامی، همانجا، ص ۵۸

38. J. Duchesne - Guillemin, «zoroastrian religion», the cambridge history of Iran Volume 3(2), p. 878

۳۹ - همان کتاب، ص ۱۶۷

۴۰ - رجعی، همان منبع، ص ۵۲

۴۱ - مسعودی. مروج الذهب، ص ۲۴۳. همچنین نگاه کنید به: ابن قتیبه، عیون الاخبار (بیروت، دارالفکر- مکتب الاحیاء، ۱۹۵۵)، الجزء اول (السلطان)، ص ۳۵؛ ابوعلی مسکویه، تجارب الاثم، ص ۵۸، فردوسی، شاهنامه، ۴۹۰، ص ۱۷۴۷، محمد بن عنی الظهیری سمرقندی، اغراض السیاسة فی اغراض الریاسة، به تصحیح جعفر شعار، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹)، ص ۱۶۶، خردنامه با مؤلفی ناشناخته، به کوشش منصور ثروت، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷)، صص ۷۶-۷۷. برای تأثیر پذیری مسلمانان از این اندیشه و نسبت دادن به پیامبر اسلام نگاه کنید به: احمد نظامی عروضی سمرقندی، کلیات چهارمقاله، تصحیح عبدالوهاب قزوینی (تهران، انتشارات قزوینی، ۱۳۳۷) ص ۱۱، مقدمه کلبله و دهنه، تصحیح عبدالعظیم قریب (تهران، انتشارات فرخی، ۱۳۴۷) ص ۹، غزالی، نصیحة الملوك، تصحیح جلال الدین همائی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۱)، ص ۳۴۰. در تمام این آثار به «توامانی بودن دین و ملک» سخن رفته است.

لازمه است در رابطه با اقدام اردشیر در پیوند بین دین و دولت این نکته یادآوری گردد که در ماوراء میراث هند و ایرانی، در مجموع یک ساخت اجتماعی دینی را می توان دید که در بالا ترین مقام فرمانروایی به صورت دو پدیده، یعنی پادشاهی و مقام روحانیت قرار دارد. نگاه کنید به: موله، ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، (تهران، انتشارات طوس، ۱۳۶۳)، ص ۳۹ فردوسی نیز در شاهنامه (ج ۱، ص ۲۲) در رابطه با پادشاهی جمشید کیانی به این نکته اشاره دارد و گوید:

برآمد بر آن تخت فرخ پندر به رسم کیان بر سرش تاج زر
منم گفست با فزده ایزدی همم «شهریاری» و هم «موبدی»

۴۲ - لوکوتین، ص ۱۹۶؛ زرین کوب، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، (تهران امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۴۵

۴۳ - در مورد ظهور آذر پاد مهراسپندان در عهد شاهپور دوم، این نکته قابل توجه می باشد، همانطوری که کریم در زمان شاهپور اول و در هنگام پیدایش بحرانی دینی، با ظهورمانی در این عهد، رشد و ترقی کرد، آذر پاد مهراسپندان نیز در زمانی که امپراتوری روم، دین مسیح را بعنوان دین رسمی پذیرفت و اختلاف ایران و روم بعد سیاسی و مذهبی گرفت، پنه های ترقی را طی کرد و با معجزات و کرامات مطرح گردید.

۴۴ - روایات داراب هرمزد، به اهتمام و کوشش مؤبد مانک رستم اون و آلا، (بسمی، بی تا)،

ج ۱، ص ۲۸۸

45- Sacred books of the East, vol xLviI, pp. 36 - 37

به نقل از: پورداوود، خرده اوستا، (بسمی، انتشارات انجمن ایران لیک، بی تا)، ص ۳۷ و همچنین نگاه کنید به: ارداویرافنامه، ترجمه رحیم عقیقی، (مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۲)، ص ۵؛ موبد اردشیر آذرگشسب، اندرزنامه های پهلوی، (تهران، انتشارات فرهنگ آریائی، بی تاریخ، ص ۱۸). موبد اردشیر آذرگشسب به نقل از وست آذر پاد مهراسپندان را اهل گیلان می داند که از تاریخ ۳۲۰ تا ۳۱۱ میلادی، موبدان موبد و وزیرگ فرمانزار شاهپور دوم بود.

۴۶ - ص ۵۰.

۴۷ - آثار الباقیه، ترجمه عبی اکبر داناسرشت، (تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳)، ص ۳۰۱

۴۸ - به نقل از احسان طبری، همان کتاب، ص ۱۰۹

۴۹ - موبد اردشیر آذرگشسب، همان کتاب، ص ۳۵

۵۰ - خرده اوستا، ص ۳۷

۵۱ - در مورد زرتشت ثانی نگاه کنید به: مشکور، جواد، گفتاری درباره دینکرد، (تهران، بی تا، ۱۳۲۵)، ص ۶۸ همچنین محمد تقی بهاروی را در شمار سقراط و لقمان و کنفسیوس می داند. نگاه کنید به: «ارمغان بهار»، مجله مهر، سال دوم، شماره ۴، ص ۳۱۷. در مورد القاب وی نگاه کنید به: زند و هومن یسن (بهمن یشت) ترجمه محمود هدایت، (تهران، انتشارات جاویدان، ۲۵۳۷ شاهنشاهی) ص ۳۷

۵۲ - روایات داراب هرمزد، ص ۵۰؛ ارداویرافنامه، صص ۱۰-۸ و ۲۲؛ زرتشت بهرام پزود، زراشت نامه، به کوشش محمد دبیر سیاقی، (تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۳۸) ص ۸۷؛ بیرونی، همان کتاب؛ ص ۳۰۱، مجمل التواریخ والقصص، به تصحیح محمد تقی بهار (ملک الشعرا)، به همت رمضان، (تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸) ص ۶۷ داستان معجزه سرب داغ برای اثبات حقانیت دین، به زرتشت نیز نسبت داده شده است که وی در مقابل گشتاسب برای حقانیت دینش، سرب داغ را بر بدن ریخت. نگاه کنید به: زکریایان محمد بن محمود القزوینی، آثار البلاد و آثار العباد، ترجمه عبدالرحمن شرفکندی، (تهران، مؤسسه ملی اندیشه، ۱۳۶۶)، ص ۱۷۳

۵۳ - یکی از دلایل وجود اندیشه زروانیگری را، در این دوره، وجود نامهایی است که باز روان ترکیب شده است چنان که گویند نام دختر شاهپور دوم زروان دخت بوده است. نگاه کنید به:

Zaehner, R. C: Zurvan a zoroastria dilma, (London, oxford clarendon press, 1955), p. 44 R.C. E. A

۵۴ - با اشاره به روایت کتاب روایات داراب هرمزد که گوید: «آذر پاد در پیش هفتاد هزار مرد سر و تن بشت و نه من روی گذاخته به سینۀ او ریختند و او را هیچ رنجی نرسید. پس ایشان همه بی شک و بی گمان شدند.» ص ۵۰

۵۵ - هاشم رضی، اوستا (سینا، گاتا، یشتها، ویسپرد، خرده اوستا)، (تهران، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۶۳)، ص ۳۵۹. نگاه کنید به: دکتر محمد معین، مزدیسنا و ادب فارسی، (تهران، انتشارات

- دانشگاه تهران، ۱۳۲۸)، ص ۱۵۴؛ و نگاه کنید به: پورداوود، ابراهیم، گاتها (ترجمه و تألیف)، (بمبئی، انتشارات انجمن زرتشتیان ایران (ایران لیک)، بی تا)، ص ۵۴؛ جلیل دولتخواه (مترجم) اوستا، نامه مینوی آیین زرتشت، از گزارش ابراهیم پورداوود، (تهران انتشارات مروارید، ۱۳۶۶)، ص ۳۳۳
- ۵۶ - در مورد تأثیر شرایط سیاسی مذهبی زمان در تغییر و تدوین اوستا، نظریه مالکوم کالج جالب توجه می باشد که وی با مقایسه گاتها و مطالب خرده اوستا که اولی منسوب به زرتشت و دومی منسوب به آذریاد مهراسپندان است، گوید: «اختلافهای بسیاری از نظر اندیشه های دینی و مجموعه خدایان و عوامل الهی با تعلیمات زرتشت دارد. گذشته از خدایان برشمرده شده در گاتها، در خرده اوستا از میترا، آناهیتا، ورثرغنه نام برده شده است. و ندیداد هم که از قوانین ضد دیومی باشد، در واقع از قوانین ضد زرتشتی در دوران اخیر یاد می کند. وجود سه خدای میترا، آناهیتا و بهرام در متون اخیر، نشان می دهد که سرانجام به علت نفوذ این سه ایزد در اندیشه مردم که ریشه در دوران همزیستی ایرانیان و هندیان داشت، در دوره آذریاد مهراسپندان وارد اوستا شدند و به جمع خدایان دین زرتشتی پیوستند. نگاه کنید به: پارتیان، ترجمه مسعود رجب نیا (تهران، انتشارات سحر، ۲۵۳۵ شاهنشاهی)، ص ۸۹
- ۵۷ - محمد معین، «ارداویرافنامه»، مجموعه مقالات دکتر معین، به اهتمام مهدخت معین، (تهران) انتشارات معین، ج ۲، صص ۱۰۷-۱۰۵.
- ۵۸ - کیخسرو اسفندیار، دبستان مذاهب، تصحیح رحیم رضازاده ملک، (تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۱)، ج ۱، ص ۹۴؛ روایات داراب هرمزد، ص ۵۰
- ۵۹ - معین، همان کتاب، ص ۱۰۵
- ۶۰ - همانجا.
- ۶۱ - همانجا.
- ۶۲ - ارداویرافنامه، ص ۶؛ احسان طبری، همان کتاب، ص ۱۰۶؛ گاتها، مقدمات پورداوود بر آن کتاب، ص ۲۸؛ محمد بن حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، ج ۱، ص ۹۹، زیر کلمه «اردا». ولی مرحوم محمد تقی بهار زمان ارداویراف را در عهد شاهپور اول می داند. نگاه کنید به: سبک شناسی؛ (تهران، بی نا، ۱۳۲۱)، ج ۱، ص ۴۶
- ۶۳ - برهان قاطع، توضیحات دکتر معین، ج اول، ص ۹۹ و نگاه کنید به: آندراج، فرهنگ جامع فارسی ج اول، زیر حرف آردا.
- ۶۴ - نگاه کنید به: بحث «کرتیر و تقویت نیروی روحانیت زرتشتی» در همین مقاله
- ۶۵ - ص ۵۰